

مولوی وام‌دار قرآن و پیامبر، کوئیلو وام‌دار مولوی

(بررسی تطبیقی رُمان کیمیاگر با مثنوی)

نگارنده: غلام رسول رحمانی^۱

چکیده

مولوی را نه می‌شود در جغرافیایی خاص گنجانید و نه می‌شود بی‌پشتوانه فرهنگی و عملی دانستش و نه هم می‌شود سیطره‌اش بر شرق و غرب را منکر شد. «این قولی است که جمله‌گی برآند». بدون شک، مولوی، «از قرآن مغزِ آن را برداشته» و مثنوی او «هست قرآن در زبان پهلوی». از جانبی پائولو کوئیلو، نویسنده معاصر برزیلی است که آثار فراوانی از او در دست است. در مورد پذیرش او از سوی جامعه ادبی نیز نمی‌توان انکار کرد. مثنوی را از کودکی می‌خوانده، با مولوی و آثار او فراوان عشق می‌ورزد. این مهم را خودش در مصاحبه‌هایش نیز متذکر می‌گردد؛ سخن بر سر این است که کوئیلو، «کیمیاگر» خویش را با تأثیرپذیری از داستان «مرد بغدادی / مرد و گنج»، از دفتر ششم مثنوی نگاشته است. این سخن درست است و در آن جای تردیدی نیست؛ اما در این پژوهش یک گام فراتر می‌گذاریم، با شیوه تحلیل محتوا و نوع کتابخانه‌یی، می‌گوییم که کوئیلو، «کیمیاگر» خود را از نگاه ساختاری و محتوای کلی از داستان «مرد بغدادی / مرد و گنج» در دفتر ششم مولوی گرفته است؛ اما این یک جانب قضیه است، از دیگر سو، در لابه‌لای «کیمیاگر»، سخت تحت تأثیر اندیشه مولوی و به خصوص افکاری که در مثنوی جریان دارد، بوده است. در کیمیاگر درک و دریافت «خویشتن»، بازگشت به اصل، شناخت خودی و ... که هم در

^۱ دانشجوی مقطع فوق لیسانس دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه هرات

اسلام آمده و مولوی از آن‌ها سود برده، کوئیلو نیز از مولوی وام گرفته و در سراسر این رُمان، گوشِ هوشش جانبِ مولوی است.

واژه‌گان کلیدی: مولوی، قرآن و پیامبر، کوئیلو، کیمیاگر، تطبیق، پیر، من حقیقی و تأثیر و تأثر.

مقدمه

همان گونه که جهان در عصر امروز به وسیله وسایل ارتباط جمعی و انترنت به دهکده کوچکی تبدیل گردیده، نزدیکی فرهنگی‌ها و تمدن‌ها نیز بیش‌تر از پیش شده است. امروزه اگر کتابی درخور در شرق به چاپ می‌رسد، غرب از آن باخبر است و برعکس این قضیه نیز مشهود است؛ اما در این میان، تنها آثاری می‌توانند اقبال پذیرش جهانی بیابند که بتوانند در ملت‌های گوناگون رسوخ کنند و افرادِ میزبان، با آن اثر احساس نزدیکی و هم‌ذات‌پنداری داشته باشند. مولوی، با آن اندیشه‌های بلند و بالایش، از جمله همین شخصیت‌هاست. مرزها برایش بی‌معناست. همه دوستش دارند و «هرکسی از ظن خود» یار اوست.

در مورد پیشینه این پژوهش به گونه جسته‌وگریخته سخنانی اینجاوآنجا در فضای مجازی و در سایت‌های مختلف دیده می‌شود؛ اما به گونه مشخص می‌توان به مقاله‌یی از فرشته محجوب استاد دانشگاه پیام نور واحد اردستان ایران، تحت عنوان «مطالعه تطبیقی داستانِ مرد و گنج از مثنوی با کتاب کیمیاگر پائلو کوئیلو» اشاره نمود که در سال ۱۳۸۹، شماره چهارم، ص ۲۰۶، در نشریه پژوهش‌نامه زبان و ادب فارسی گوه‌ر گویا به نشر رسیده است. متأسفانه این مقاله فقط در حد نام وجود دارد، پس از دانلود مطالب آن قابل مشاهده نبود در مورد نتایجی که نویسنده از این تطبیق یافته است یادآور شود. به هر حال تا آنجایی که به جست‌وجو پرداختم، دیگر اثری درخور تأمل نیافتم، یا نیست، یا من به آن برخورددم.

هدف اصلی این پژوهش بررسی و شناخت میزان تأثیرپذیری کوئیلو از مثنوی مولانا در خلق رمان کیمیاگر است. اهداف فرعی این پژوهش نیز: ۱. بررسی و شناخت نویسنده و رمان کیمیاگر؛ ۲. بررسی و شناخت محتوای کیمیاگر؛ ۳. بررسی و شناخت حوزه‌هایی تأثیرپذیری کوئیلو از مولوی است.

پرسش اصلی این پژوهش را با توجه به هدف اصلی می‌توان این گونه‌یی طرح نمود: کوئیلو در خلقِ رمانِ کیمیاگر به چه میزان از مثنوی مولوی اثر پذیرفته است؟ پرسش‌های فرعی این پژوهش نیز با توجه به اهداف فرعی این گونه قابل طرح است: ۱. کیمیاگر اثر کی و چگونه رمانی است؟ ۲. محتوای رمان کیمیاگر چیست؟ ۳. تأثیرات کوئیلو در رمان کیمیاگر از مولوی در چه حوزه‌هایی است؟

فرضیه اصلی پژوهش را با در نظر داشت پرسش اصلی می‌توان این گونه طرح نمود: چنان پنداشته می‌شود که کوئیلو در خلقِ رمان کیمیاگرش به میزان زیادی تحت تأثیر اندیشه‌ها و مثنوی مولانا بوده است. نیز در مورد فرضیه‌های فرعی پژوهش چنین می‌اندیشیم که: ۱. کیمیاگر اثر پائولو کوئیلو، نویسنده مشهور معاصر برزیلی است که توانسته مورد قبول و پذیرش جامعه‌های گوناگون باشد؛ ۲. محتوای این رمان نیز رسیدن به من خویشتن است، یافتن من حقیقی خود و شناخت خویشتن؛ ۳. کوئیلو در خلقِ رمان کیمیاگر هم از جهت ساخت و هم از جهت مفاهیم از مولانا اثر پذیرفته. البته با شیوه بیان نو و تازه.

یکی دو نکته در مورد کوئیلو

پائولو کوئیلو متولد بیست و هفتم اوت سال ۱۹۴۷ م در محله بوتافورگو شهر ریودوژانیرو است. برخی از آثار او عبارت‌اند از: خاطرات یک مغ، کیمیاگر، بردیا، عطیه برتر، مکتوب، سفر به دشت ستارگان، زیارت، کوه پنجم و ... (حاتمی؛ ۱۳۸۹: ۱). نویسنده در بیشتر داستان‌های خود، سبکی شاعرانه و همراه با واقع‌گرایی فلسفی و زبانی نمادین دارد؛ درحالی که سبک وی در نویسنده‌گی بیشتر متأثر از سبک «لوئیس بورخس» است.

آثار او در ردهٔ پر فروش‌ترین کتاب‌های دنیا قرار گرفته است. او پس از عمری سرگردانی در بحران‌های روحی و روانی، سرانجام با تأثیرپذیری از عرفان سرخ‌پوستی و فرقه رام، زنده‌گی جدیدی را تجربه می‌کند. وی در نوشته‌های خود که اغلب در قالب رمان عرضه شده‌اند، می‌کوشد این نوع تجربهٔ جدید از زنده‌گی را به خواننده‌گان خود القاء کند (حسینیان؛ ۱۳۹۱: ۱). وی به سامان رسیدن «کیمیاگر» و بسیاری از آثار منتشر شده‌اش را تحت تأثیر عوالم عرفانی و آثار جلال‌الدین مولانا اعلام کرده است. این نویسنده که عمیقاً تحت تأثیر آثار و اشعار جلال‌الدین

مولانا قرار دارد، در این باره معتقد است که بخش زیادی از کتاب «کیمیاگر» و «ظہیر» را تحت تأثیر این شخصیت و آثار او به رشته تحریر در آورده است.

از دیدگاه او زندگی تمامی انسان‌ها همانند مسیری که برای زیارت پیموده می‌شود، باید مورد بررسی قرار گیرد و این مفهومی است که در افکار و دیدگاه‌های عارفان اسلامی بسیار دیده می‌شود؛ چراکه در زندگی آنان نشانه‌هایی وجود دارند که ما را برای رسیدن به مقصد کمک می‌کنند.

اندر باب مولانا و مثنوی، تأثیرپذیری او از قرآن و احادیث پیامبر عنوانی تازه پی نمی‌ریزم؛ چراکه آثار فراوانی در مورد مثنوی مولانا کار شده است که هر کدام گوشه‌چشمی به تأثیرپذیری او از قرآن و احادیث پیامبر داشته‌اند؛ اما شاید بهترین و روشن‌ترین جمله را خود مولوی گفته باشد: «ما ز قرآن مغز آن برداشتیم». سخن را به درازا نمی‌کشم و این را که مولوی قبل از عارف و شاعر بودن، فقیه و عالم است به میان نمی‌آورم. از سجاده‌نشینی و مکتب‌خانه‌اش هم سخنی نمی‌نویسم که «آفتاب آمد دلیل آفتاب». برای آن که منظور عنوان پژوهش را روشن ساخته باشم، در حد یک جمله می‌نویسم و می‌گذرم، آن این که: «مولوی وام‌دار قرآن و پیامبر است». در ارتباط به جهانی شدن اندیشه‌های مولوی نیز این سخن ویلیام چیتیک یک از مولوی‌شناسان معروف درخور تأمل است: «هیچ شاعر و عارف دیگری در جهان اسلام نیست که شهرتش در مغرب‌زمین به پایه شهرت مولوی برسد» (چیتیک؛ ۱۳۸۷: ۲۵).

پیش از ورود به بحث اصلی مان می‌خواهم یکی دو جمله در مورد عرفان بدانیم؛ چراکه در عناوین بعدی به کارمان می‌آید، آنجا که دیدگاه‌های مطرح شده در کیمیاگر را نوعی دیدگاه‌های عرفانی بر خواهیم شمرد.

عرفان، نگاه هنری به الهیات

«عرفان» چیزی نیست؛ مگر «نگاه هنری و جمال‌شناسانه نسبت به الهیات و دین». از این چشم‌انداز، هیچ دین و مذهبی وجود ندارد که در آن نوعی «عرفان» وجود نداشته باشد. حتی اگر کسانی باشند که به هر دلیلی، یک دین و مذهب جدید را «اختراع» کنند و عده‌یی هم به‌طور مفروض، بدان مذهب و دین «ایمان» بیاورند؛ پس از مدتی خودبه‌خود به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱- آن‌ها که این دین و مذهب را با نگاهی جمال‌شناسانه و هنری به قول قدما: (ذوقی) می‌نگرند. عارفان آن دین و مذهب خواهند بود.

۲- آن‌ها که چنین نگاه هنری و جمال‌شناسانه‌ی نسبت به آن دین ندارند، چنین کسانی بیرون از دایرهٔ عرفان آن دین و مذهب قرار خواهند داشت (شفیعی کدکنی؛ ۱۳۹۱: ۱۸).
غرض از یادآوری این بدیهیات این بود که بگویم عرفان، مثل هر نگاه جمال‌شناسانه و هنری، دارای دو وجه یا ساخت است: از یک سو «عارفی» که باتجربه‌های هنری و خلاق خود دین و مذهب را می‌نگرد و آن دین و مذهب را وجه هنری و ذوقی (= عرفان) می‌بخشد و از سوی دیگر کسانی که در پرتو خلاقیت و نگاه هنری او به آن دین می‌نگرند و عرفان حاصل از نگاه او را تجربه می‌کنند؛ اینان نیز به گونه‌ی دیگر عارفان آن مذهب‌اند، در حد سیر و سلوک در تجربه‌های ذوقی او (همان: ۲۰).

خلاصه‌ی از رمان کیمیاگر

کیمیاگر داستانی پُرکشش و جذاب دارد و سبک داستانی آن مشابه سبک داستان‌های شرقی است؛ روح کلی داستان دعوت به آزاد شدن از تعلقات و وابستگی‌ها و آغاز سفر است که در نهاد بشر وجود دارد. همچنین جملات قصار جالبی در جای جای این داستان وجود دارد که به نوبهٔ خود بسیار زیبا هستند.

داستان دربارهٔ پسرک چوپانی به نام سانتیاگو بوده که ساکن شهری به نام آندلس در اسپانیاست. او قبلاً مدتی در مدرسه علوم دینی تحصیل می‌کرده و فردی باسواد است و کتاب‌های داستانی و اصولاً هر کتابی که به دستش برسد می‌خواند. او چندین بار خواب گنجی مدفون در اهرام مصر می‌بیند و در ادامه پیرمردی ناشناس، در اولین برخورد از راز دل سانتیاگو با وی سخن می‌گوید و سانتیاگو این خواب و تعبیر آن را به عنوان «افسانهٔ شخصی» برای خود در نظر گرفته و ندیده و نشنیده گوسفندان خود را می‌فروشد، ترک یار و دیار می‌کند و در پی حصول افسانهٔ شخصی‌اش متحمل رنج‌ها و سختی‌هایی می‌شود و حدود سه سال در صحرای شمال آفریقا به طرف مصر می‌رود.

سانتیاگو در این راه حتی دو مرتبه تا پای مرگ می‌رود، چند بار ثروت قابل توجهی به دست آورده و دوباره از دست می‌دهد. در ادامه در یکی از واحه‌های صحرا عاشق دختری به نام فاطمه می‌شود و قول می‌دهد که پس از یافتن «افسانه شخصی» اش دوباره به پیش او بازگردد؛ سپس کیمیاگر معروفی را ملاقات می‌کند و با او به سمت اهرام مصر حرکت می‌کند. در خلال سفر به سوی اهرام، کیمیاگر به نوعی به پسرک درس زندگی می‌آموزد.

در نهایت سانتیاگو به اهرام مصر می‌رسد و درجایی که تصور می‌کند محل گنج است، چالهی حفر می‌کند؛ ولی چیزی نمی‌یابد. در این هنگام چند راهزن به وی حمله می‌کنند و او را سخت مجروح می‌سازند؛ درحالی که سخت مجروح شده است، از یکی از راهزن‌ها می‌شنود که او نیز در خوابی دیده که باید به محل زندگی سانتیاگو در آندلس رفته در همان محلی که وی معمولاً گوسفندانش را نگه‌داری می‌کند حفاری کرده و گنجی را که در آنجا مدفون است بیابد؛ ولی آن راهزن از آنجایی که به این قبیل خواب‌ها اعتقادی نداشته، کوچک‌ترین تردیدی ندارد که نباید زندگی روزمره خود را به دنبال رفتن به این قبیل الهام‌های مبهم مختل کند.

سانتیاگو در ادامه روحیه ماجراجویی خود سریعاً به آندلس بازگشته و در مکان مورد اشاره گنج مادی را می‌یابد و این بار به سوی محقق کردن آرزوهای خود با پشتوانه گنجی که یافته است می‌رود.

این کل ماجراست، این مضمون و موضوع را به صورت کلی در داستانِ مردِ بغدادی یا مرد و گنج در مثنوی مولوی با این تفاسیر می‌توان دید:

داستانِ مردِ بغدادی یا مرد و گنج

این داستان در بیت ۴۲۰۶ از دفتر ششم مثنوی آمده و خلاصه آن از این قرار است: مردی از اهالی بغداد به خواب می‌بیند که برای رسیدن به گنج بایستی هرچه زودتر راهی سرزمین مصر شود. وی امیدوار رهسپار آن دیار شده و بعد از تحمل مشقات فراوان، هنگامی که در سیاهی شب از شدت فلاکت قصد گدایی می‌کند. داروغه‌یی با ظن این که وی دزد است، کتک فراوانی به او می‌زند. مرد پس از التماس و امان خواهی، داستان دیدن خواب و مهاجرت به مصر را برای داروغه بازگو می‌کند. داروغه نیز که متوجه صدق گفتار او شده بود با لحنی تمسخرآمیز پاسخ می‌دهد:

خود من بارها در خواب دیده‌ام که در شهر بغداد و در فلان کوی، گنجی نهفته است؛ ولی توجهی به آن رؤیا نکرده و هرگز عازم بغداد نشده‌ام. مرد از نشانه‌هایی که داروغه داد، دریافت که گنج در خانه خودش بوده است؛ پس فوراً به بغداد برگشته و آن را در خانه خود می‌یابد. در پایان داستان کوئیلو و مولوی می‌گویند: درست است که نشانی گنج در مصر بوده؛ ولی در آنجا یافته نشده، فلسفه کار در اینجاست که رهرو بایستی برای رسیدن به کمال، رنج سفر را بر خود هموار و در آفاق و انفس سیر سلوک کند تا گنج نهفته در خویش را بیابد و به سعادت ابدی برسد.

نتیجه کلی دو روایت

نتیجه کلی از هر دو داستان از این قرار است که گنج در کنار آدمی، بلکه آدمی خود جایگاه گنج حقیقت است و بایستی برای یافتن آن، دانش کافی را که تنها در سایه سیر و سفر و آشنایی با نشانه‌های موجود در همین جهان به دست می‌آید، نیز یاری جستن از پیر رهنما، حاصل کرد (حاجی زاده؛ بی تا: ۱۲).

با توجه به گرایش غرب در دهه اخیر به عرفان و فروش بیش از یک میلیون نسخه از ترجمه مثنوی در امریکا، همچنین شباهت‌های فراوان کتاب کیمیاگر با برخی از حکایات مثنوی، احتمال الهام کوئیلو از عرفان شرق و آیات و احادیث مثنوی مولوی قوت بسیار می‌گیرد.

بررسی تطبیقی کیمیاگر و سازگاری‌هایش با مثنوی

در سراسر کتاب، سانتیاگو به وسیله کسانی راهنمایی می‌شود. نخست از طریق خواب، سپس پیرزن کولی که تعبیر کننده رؤیا بود بعد از آن پادشاه پیر و سرانجام کیمیاگر عرب. اعتقاد به ضرورت وجود پیر در سیر و سلوک نه تنها مورد اعتقاد کوئیلو، بلکه اکثریت عرفای ما است. عارفان با استناد به آیات ۶۴ تا ۸۴ سوره کهف که اشاره به هدایت موسی توسط خضر دارد، وجود پیر را لازمه طی طریق می‌دانند.

مولانا نیز این امر را در تمام آثارش و مخصوصاً مثنوی بیان داشته است. برای درک بهتر مطلب، ابتدا سخنی در مورد پیر گفته آید خوب خواهد بود و بعد آن نگاه مولوی نسبت به انسان و سپس به بررسی تطبیقی‌مان ادامه خواهیم داد.

حقیقت پیر یا مرشد

توبه کار بعد از توبه باید پیرو و مطیع کسی شود که او را راهبری نماید و به اصطلاح صوفیه، باید مرشدی انتخاب نماید (غنی؛ ۱۳۸۸: ۲۰۸). کلمه پیر از اصل اوستایی Parya و Paro و به معنی پیشین است. در لغت فارسی، این کلمه به معنای سالخورده، کلان سال، مُسن و معمر و شیخ، در مقابل کلمه جوان و بُرناس است. پیر را به معنای سپیدموی نیز دانسته اند؛ «اما پیر در اصطلاح صوفیان، به معنی پیشوا و رهبری است که سالک بی مدد آن به حق واصل نمی شود و الفاظ قطب و شیخ و مراد و ولی و غوث نزد صوفیه به همین معنی استعمال شده است» (همان: ۸۸).

در میان تمامی فرَق صوفیه پیر دارای مقام و اهمیت فوق العاده است؛ زیرا که تحت رهبری و ارشاد اوست که سالک و مرید می تواند در جهت تکامل روحی خود گام بردارد و به کمال مطلق - که هدف غایی تصوف و عرفان است - نائل شود.

بی شک استعداد روحی سالک جهت سیر و سلوک و گام برداشتن در راه معرفت، خود عامل مهم و قابل توجهی است که بدون آن سیر در طریقت میسر نیست؛ اما وجود رهبر است که این استعداد را جهت می دهد و به سوی رشد و تکامل می برد، همانند طلایی که تا رسیدن به مرحله طلای خالص، حالات مختلف را از ابتدای استخراج از معدن می گذراند و به وسیله استادی ماهر به پدیده یی عالی، درخشان و گران بهاء تبدیل می گردد.

هدف از سیر و سلوک، تزکیه و تصفیه دل است تا باصفای دل، نور حق بر قلب سالک بتابد و او را به خود جذب کند و از خود بی خود گرداند؛ اما به گفته شیخ شهاب الدین سهروردی: «این تزکیه و تصفیه دل دست ندهد الا به تربیت شیخ کامل... به وجود او طالبان و مریدان راه ارشاد و طریق سداد می یابند و ظاهر و باطن شان به پرتو تربیت شیخ منور شود» (انصاری؛ ۱۳۸۹: ۳۴).

سهروردی پیر را از ابدال می داند و گفتار او را چونان کلام پیامبر می شمارد و احمد جام نامقی معروف به ژنده پیل از مشایخ صوفیه در جواب این پرسش که پیر کیست و پیر را چه باید کرد تا شاید بدو اقتدا کنی؟ می نویسد: «پیر را سیرت پیغمبران باید داشت تا شاید که آواز پیری آرد و شاید که بدو اقتدا کنی کما قال النبی علیه السلام: الشیخ فی قومه کالنبی فی امته...» (همان: ۱۲۶).

از همین نکته - یعنی برابر مقام پیر در قوم خود با مقام پیامبر در میان امتش - می توان به اهمیت پیر در نزد صوفیه پی برد؛ بنابراین، همان طور که سخن پیامبر به عنوان رسول خداوند، واجب الاطاعه و سرپیچی از آن معصیت از احکام الهی است، اجرای دستورات پیر، شیخ و مرشد نیز در تصوف، برای سالک چنین حکمی دارد.

مولانا جلال الدین در تبیین مقام ولی - پیر و رهبر - می گوید که سالک اگر راه آشنایی را - که قبلاً طی کرده - بی پیر بیماید، آشفته و سرگردان می شود، چه رسد به راهی که هنوز نیپموده و در آغاز آن است. در این او بی شک، در چاه گمراهی سقوط خواهد کرد:

آن رهی که بارها تو رفته‌ای بی قلاووز اندر آن آشفته‌ای
هر که او بی مرشیدی در راه شد او ز غولان گمراه و در چاه شد
(مولوی، ۱۳۶۶؛ ۱: ۵۹)

همان گونه که حافظ تأکید می کند که در صورت اراده پیر، سالک باید سجاده را به می، رنگین کند، «به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید/ که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها»، عطار نیشابوری نیز در داستان شیخ صنعان می گوید که اگر پیر زنار بر کمر بندد - که نشانه ارتداد از دین و روی آوردن به آیین کفر است - مرید نیز باید بی چون و چرا زنار بندد:

چون نهاد آن شیخ بر زنار دست جمله را زنار می بایست بست
کوئیلو در سراسر «کیمیاگر» متوجه این نکته بوده و همواره برای سانتیاگو پیر و رهنمایی قرار می دهد تا او را به سر منزل مقصود برسانند و درشتی های راه را برایش نرم جلوه دهند.

کوئیلو در رمان کیمیاگر بر نقش فردی خود انسان که همانا «افسانه خودی» است تأکید می کند. او بدون شک این اندیشه را از عرفان اسلامی و مخصوصاً از مولانا وام گرفته است.

مولانا و انسان

مهم ترین رکن اندیشه مولانا، انسان است. مولانا می خواهد انسان را از وادی های ژرف و تنگناهای مضیق و خوفناک و باریک گذر دهد تا او را تهذیب نماید و به افق های حیرت انگیز انسانیت برساند؛ بنابراین انسان مرکز جهان بینی مولانا است.

این انسان باید از تمام وابستگی‌ها و تعلقات خویش رها شود تا بتواند مراتب وجودی خویش را اعتلا بخشد. کوئیلو نیز از آغاز تا پایانِ کیمیاگر هدف اش و نتیجه‌ی که از رمان می‌گیرد همین است: قطع از خویشتن، مرحله‌ی آغاز رسیدن به خودِ حقیقی است. سخن مولانا این است که انسان‌ها باید به سرچشمه‌های اصلی معرفت برسند و خویشتن را خلیفه‌الله سازند؛ اما این انسان در بند تعلقات، چگونه می‌تواند به معرفت حقیقی برسد؟ در نظر مولانا انسان‌ها در زندان‌های مختلف اسیر گشته، نمی‌توانند موانع و حجاب‌های گوناگون را برای رسیدن به معرفت حقیقی رفع کنند؛ بنابراین، انسان‌ها باید حجاب‌ها را بشناسند و کشف و رفع نمایند (صادقی؛ ۱۳۸۶: ۱۲).

مولوی، تعلیم و آرای خود را مانند یک اهل کلام، اما نه با استدلال خشک و جدی، بلکه به یاری قیاس‌ها، تمثیل‌ها و تشبیهات شاعرانه ارائه می‌دهد و تأیید و اثبات می‌کند. او قضایایی چون حقیقت توحید، حقیقت روح، کیفیت حشرونشر، حدود جبر و اختیار و کثرت و وحدت که با استفاده از شیوه‌های ادبی چنان هنرمندانه و ملموس بیان می‌شود که عقل و دل هر دو را شیفته می‌سازد. عشق را که محور تعلیم خود می‌داند و آن را سبب تزکیه‌ی دل و تهذیب نفس و معراج روح و مؤدی به کشف حقیقت می‌داند به کمک حکایات و تمثیلات با بیانی روشن و مؤثر در مثنوی خود عرضه می‌کند. شیوه‌ی استدلال مولوی بیش‌تر بر تمثیل و حکایاتِ خطابی تکیه دارد که لازمه‌ی بلاغت منبری و شیوه‌ی خاص مجالس وعظ و تذکر است؛ اما او این بلاغت و اعطانه را با شور شاعرانه درمی‌آمیزد و مشهودات و متواترات را باذوقی کم‌نظیر که خاص اوست، با قیاسات منطق و اشکال تجربی استدلال درمی‌آمیزد و همین است که او را متفکری بزرگ و هم هنرمندی والا جلوه می‌دهد (احمدی‌نژاد؛ ۱۳۸۶: ۲۴۵).

با این تفاسیری که از پیر و انسان گفته آمد، برمی‌گردیم به اصلِ موضوع بحثمان (بررسی تطبیقی رمان کیمیاگر با مثنوی):

نکته‌ی که ذکر آن ضروری می‌نماید این است که شخصیت مردِ چوپان از آنجایی که در حال طی طریق است، پیوسته رو به تکامل دارد. دید عمیق کوئیلو در اینجاست که به تناسب پختگی قهرمان داستان، شخصیت کسانی که راهنمایی او را به عهده می‌گیرند نیز رو به تزاید و تکامل دارد؛ بدین ترتیب از دید وی اشکالی ندارد اگر سالکی تحت راهنمایان مختلف قرار گیرد،

نخست خواب مرد بارقه‌یی است برای متوجه کردن او، سپس پیرزن کولی برانگیزنده‌ی وی به‌سوی گنج، بعد از آن که جوان تصمیم می‌گیرد تا حرکت را آغاز کند راهنمایی دیگر تحت عنوان پادشاه سالمین که ارشاد او نیز بدون چشم‌داشت نیست و سرانجام کامل‌ترین مرشد چوپان همان کیمیاگر عرب است که او را تا نزدیکی اهرام مصر می‌آورد و در پایان راه صادقانه می‌گوید:

«من فقط آنچه را که قبلاً می‌دانستی به یاد تو آوردم» (کیمیاگر؛ ۱۴۶)؛ بدین ترتیب کیمیاگر عرب اذعان می‌دارد که چیزی را به چوپان نیاموخته؛ بلکه تنها فراموش‌شده‌ها را یادآوری کرده. این سخن که کوئیلو آن را از زبان کیمیاگر عرب بازگو می‌کند، تحت تأثیر اندیشه‌ی افلاطون است که می‌گوید آدمی در این جهان چیزی نمی‌آموزد؛ بلکه مطالبی را قبلاً می‌دانسته و اکنون فراموش کرده به یاد می‌آورد؛ «پس کسب علم و معرفت درواقع تذکر است»؛ یعنی حقایق پیش از آن که آدمی پا به جهان هستی بگذارد بر او معلوم شده بود؛ ولی در اثر گذشت روزگاران آن‌ها را از یاد برده است؛ بنابراین، کار اصلی راهنما یادآوری است نه آموختن. مولوی داستان صورتگر رومی و چینی را بر اساس همین اندیشه آورده است. انسان آرمانی کوئیلو در قالب شخصیت چوپان چهره می‌نماید. نویسنده با وارد کردن افراد دیگری به داستان، مقایسه‌یی بین قهرمان خود و سایر افراد که هر یک نمادی از طیف‌های مختلف بشری‌اند، انجام می‌دهد. نخست پدر و مادر چوپان که چشمان ضعیف آن‌ها قادر به دیدن افق‌های دوردست که آدمی می‌تواند فتح کند، نیست و هم‌چون گوسفندان تنها در فکر رسیدن به آب و غذایند. پیرزن تعبیر کننده‌ی رؤیا با آن که بسیاری است؛ ولی هم‌سطح با دانسته‌های خود عمل نمی‌کند و سرانجام ناخوشایند کولی‌گری و دوره‌گردی برایش رقم می‌خورد. مرد تاجر بلورفروش نیز شخصیتی نادر دارد. وی عمری است که در آرزوی رفتن به مکه است و با آن که امکان رفتن بدان جا را دارد؛ ولی عازم سفر نمی‌شود؛ زیرا سال‌هاست که به امیدی دل‌خوش کرده و از رسیدن به آن می‌گریزد. می‌ترسد اگر این امید محقق شود. دیگر امیدی که به آن دل‌خوش باشد، وجود نداشته باشد. این شخصیت نماینده‌ی کسانی است که به امیدی امیدواراند و از خواسته‌های خود می‌گریزند. درواقع این مرد آرزومندی را از خود آرزو بیشتر دوست می‌دارد. این چهره یادآور شخصیت مرغ بوتیمار در منطق‌الطیر است.

کیمیاگر انگلیسی نیز کسی است که همچون قهرمان داستان صاحب اراده و هدف است؛ ولی علی رغم چوپان، حقیقت را تنها در کتاب‌ها جست‌وجو می‌کند و از سیر در آفاق و تأمل در طبیعت غفلت کرده است. وی با این که اعتراف می‌کند بعد از سال‌ها مطالعه چیزی عایدش نشده؛ ولی با این وجود بر همان شیوه اصرار می‌ورزد و تنها تکیه گاهش عقل است. وی چهره‌یی است صرفاً عقل‌گرا. عقلی که به تنهایی از درک حقایق و رسیدن به آنچه در پرده غیب نهفته، عاجز است. کوئیلو اندیشه عقل‌ستیزی خود را با آوردن این چهره بازگو می‌کند و می‌گوید که سرانجام این گروه چیزی جز فراق و جدایی نیست. کیمیاگر عرب وی را درخور همراهی با خود نمی‌داند و می‌گوید هنوز چیزهای زیادی را بایستی بیاموزد. تنها سانتیاگو که حقایق را در باطن و دامن طبیعت می‌جوید با خود می‌برد (حاجی‌زاده؛ بی‌تا: ۱۵).

در اواخر داستان، چوپان با یکی از سربازان فراری مقایسه می‌شود. سرباز نیز خواب گنج را دیده؛ ولی اعتقادی به رؤیا ندارد. شاید هم قادر به تحمل رنج سفر نیست. در نتیجه هرگز قدم در راه نهاده و دُچار فلاکت و سرگردانی می‌شود. در این مقایسه چوپان جوان است که پیروز و سرفراز است؛ زیرا وی پویا، جست‌وجوگر، هدف‌مند و صاحب اراده است. فاطمه - دختر صحرا - نیز در این داستان گمگشته خود را از صحرا می‌یابد. او همچون چوپان آرزوی موجود خود را از دامن طبیعت می‌جوید و گوش و دل به صحرا سپرده و سرانجام به چوپان که گمگشته اوست، می‌رسد.

کوئیلو در جای‌جای داستان بر قدرت انتخاب و اختیار آدمی تأکید می‌ورزد. مرد جوان که به اصرار پدر و مادر به مدرسه کشیش‌ها رفته تا کشیش شود، آنجا را ملال‌آور می‌بیند؛ چون در دوران کودکی آرزومند جهان‌گردی بوده به اختیار خویش و علی‌رغم میل پدر، شغل چوپانی را برمی‌گزیند.

حافظ راست:

بشوی اوراق اگر هم درس مایی که علم عشق در دفتر نباشد
سپس با دیدن رؤیای گنج راه جدیدی را در زنده گی می‌گشاید و با انقطاع از ظرف زنده گی محدودی که داشته وارد جهانی گسترده و انباشته از نادیده‌ها می‌شود. وی در این راه بریدن و

کندن را با همه دشواری می پذیرد. بریدن از خانواده، جلای وطن، فروختن گوسفندان مورد علاقه اش. بریدن از دختر تاجر - که مهری از او بر دل داشت - و سرانجام ترک دُکانِ بلورفروش. کوئیلو معتقد است که به دست آوردن ناداشته‌ها در گرو از دست دادن داشته‌هاست؛ همان گونه که چوپان از مهر کم‌رنگ دختر تاجر گسست و به عشقی والاتر نسبت به فاطمه پیوست. پادشاه پیر که مردی است پخته و خردمند جهت ترغیب و هدایت مرد جوان وارد داستان شده می‌گوید که این انسان که سرنوشت خود را تعیین کرده و انتخاب گر است. وی ناتوانی آدمی را در برابر سرنوشت بزرگ‌ترین دروغ عالم می‌داند. «مرد جوان شگفت‌زده پرسید: بزرگ‌ترین دروغ عالم کدام است؟ - این است: در زنده گی ما لحظه‌یی فرامی‌رسد که تسلط بر زنده گی را از دست می‌دهیم و از آن‌پس سرنوشت بر هستی ما مسلط می‌شود؛ و این بزرگ‌ترین گزافه عالم است» (کیمیاگر: ۲۱). تنها کسانی که خود انتخاب‌گر راه زنده گی هستند، سزاوار یاری و عنایت‌اند. پادشاه ستایشگر و مؤید اراده آدمی است که می‌تواند به یاری روح جهان آرزوهای خود را محقق کند. به نظر وی اصلی‌ترین مأموریت آدمی تحقق افسانه شخصی است با بهره‌مندی از اراده بشری و یاری جُستن از پیر و استعانت از پروردگار. «پیوسته با تو گفته‌اند که کار نفرین و لعنت است و تلاش، بلا و بدبختی است؛ اما من با تو می‌گویم وقتی کار می‌کنی نقشی از برترین رؤیای زمین را که در آغاز به نام تو نوشته‌اند جان می‌بخشی. دوستی باکار، به حقیقت عشق به زنده گی است. عشق به زنده گی در کار، دمساز شدن با اسرار حیات است» (حاجی زاده؛ بی‌تا: ۱۷). هنگامی که کسی انجام کاری را اراده می‌کند تمامی اجزای عالم دست به دست هم داده و در خدمت تحقق رؤیای آدمی درمی‌آید.

در مسیر حرکت به سوی آرزوها ممکن است حوادثی رخ دهد که در اختیار آدمی نیست؛ بااین وجود وظیفه ما تلاش و توکل است. داستان دل‌کش شیر و نجیران در مثنوی مولوی، گویای همین اصل است.

آدمی بایست فرصت استفاده از موقعیت‌ها را از دست ندهد؛ زیرا همیشه و در همه حال امکان محقق نمودن رؤیاها وجود ندارد. اعتقاد کوئیلو به اختیار بشری در تعیین سرنوشت صرف و مطلق نبوده و این باور منکر جبر نیست. به نظر وی، سرنوشت محتومی نیز در این جهان هست که گاهی

با خود شقاوت جبری و گاهی نیز سعادت جبری می آورد. این طرز نگرش و توأم دانستن جبر و اختیار تلقی مشترک نویسنده با اکثر حکمای ماست.

«پس از مدتی بالاخره تاجر پیر گفت: مکتوب. (چوپان پرسید) - معنی این کلمه چیست؟ - باید عرب به دنیا آمده باشی تا معنای آن را بفهمی؛ اما ترجمه لغوی آن این است: آنچه نوشته شده ... گاهی نمی توان جلوی جریان رودخانه زنده گی را گرفت» (کیمیاگر: ۵۸). درست است که در روز ازل برای ما سرنوشتی رقم خورده؛ ولی این امر نافی اراده و اختیار بشر نیست و همان گونه که گفته آمد، وظیفه آدمی کار و کوشش است.

قهرمان داستان در مسیر حرکت به سوی گنج در لحظات آخر به دشواری ها و ناکامی ها، چند بار دُچار ناامیدی شده و قصد انحراف از تصمیم خود می کند؛ ولی این مرحله را نیز با تکیه بر اراده و ارشاد راهنما پشت سر می گذارد. کسانی هستند که دقیقاً در هنگامی که به چند قدمی سعادت رسیده اند، دُچار ملال و ناامیدی شده، دست از تلاش می کشند. سعادت از آن کسانی است که در این لحظه حساس بران غلبه کنند:

اندرین ره می تراش و می خراش تا دم آخر دمی فارغ مباش
تا دم آخر دمی آخر بود که عنایت با تو صاحب سر بود
(مولوی، ۱۳۶۶؛ ۱۵: ۹۰)

قهرمان کوئیلو بعد از رسیدن به فاطمه - دختر صحرا - پایه پایه تا ملاقات خدا پیش می رود. همان گونه که مولوی این مراتب را با شمس تبریزی پیمود و به حقیقت دست یافت. وی در این سیر و سلوک باشهامت تمام قیده های وابستگی را شکسته، در این دام گرفتار شده و به برکت این دلبستگی به آزادی و رستگاری می رسد.

سرانجام مرد چوپان که رهروی ره یافته گشته، درمی یابد که آن کیمیای ناشناخته و اکسیر اعظم در وجود آدمی است و جهان اکبر در او درنور دیده شده است. در داستان کیمیاگر آنچه حضور دایمی و فعال دارد، پدیده یی به نام روح جهان است. روح جهان اصلی است که یاریگر افراد هدف مند و صاحب اراده است. همراه نقش مثبتی را در رسیدن آرزومندان به آرزوهای شان ایفا می کند. انسان بخشی از روح جهان است. «فَإِذَا سَوِيَّتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (سوره حجر؛ آیه

۲۹). ترجمه: «پس آنگاه آدمی را آراستم و از روح خود در او دمیدم»؛ و هم‌واره خواهان سعادت بشر است.

عرفا و حکما نیز بر این باورند که حیات و شوق در همه ذرات هستی جاری و ساری است. داستان به سخن آمدن سنگریزه در دست ابوجهل و گواهی دادن به حقیقت محمد (ص) در مثنوی گویای همین گفته است:

سنگ‌ها اندر کف بوجهل بود	گفت ای احمد بگو این چیست زود؟
گر رسولی چیست در مشتم نهان	چون خبرداری ز راز آسمان
گفت چون خواهی بگویم کان چه هاست	یا بگوید آن که ما حقیم و راست؟
گفت بوجهل این دوم نادرتر است	گفت آری حق از این قادرتر است
از میان مشتم او هر پاره‌سنگ	در شهادت گفتن آمد بی‌درنگ
لااله گفت الا الله گفت	گوهر احمد رسول‌الله سُفت

(همان: ۱۰۵)

کوئیلو نیز مانند بسیاری از عرفای ما و نوافلاطونیان معتقد به اصل «وحدت وجود» یا «وحدت در عین کثرت» می‌باشد؛ بر این اساس: «جهان در جهان سریان دارد و بیرون از جهان نیست، این معنی به وحدت وجود تعبیر می‌شود» (مولوی؛ ۱۳۸۶: ۱۶).

از نظر کوئیلو کیمیاگر کسی نیست که سرب و فلز را به طلا تبدیل کند. کیمیاگر، یعنی تبدیل مس وجود به طلای حقیقت؛ زیرا تبدیل سرب و طلا دارای ارزش ذاتی نیستند و تنها یک جسم مادی به جنسی دیگر بدل می‌شود و ممکن نااهلان از آن استفاده نادرست کنند. تبدیل صفات ناپسند به پسندیده است که اصیل است و ارجمند و کیمیاگر واقعی کسی است که از عهده این امر بزرگ برآید.

سرانجام این که کوئیلو سیر و سلوک برای دست‌یابی به معنا را منافی بهره‌مندی از جلوه‌های زنده گی نمی‌داند. سانتیاگو ضمن این که پا به پای راهنمای خود مراحل کمال را طی می‌کند به گنج نهفته در کلیسا نیز که - نمادی از جلوه‌های مادی و دنیوی است - دست می‌یابد. نویسنده در این راستا نظر برخی از کسانی که ترک دنیا را لازمه نیل به حقیقت می‌دانند، رد می‌کند. از نظر وی طی مراتب کمال ضمن بهره‌وری از مزایای زنده گی اجتماع ضدین نیست. داستان مردی که

برای یافتن راز خوش بختی نزد پیری رازدان رفت و پاسخ آن دانای بخرد (کیمیاگر: ۳۲-۳۴) گویای این حقیقت است که می توان ضمن برخورداری از نعمت هایی که خداوند برای استفاده بشر آفریده، بینا و دانای حقیقت نیز بود؛ چنانچه مولوی گوید:

چيست دنيا؟ از خدا غافل بُدن
نی قماش و نقره و میزان و زن
(مولوی، ۱۳۶۶؛ د ۱: ۷۷)

نتیجه گیری

در فرضیه اصلی مان یادآور شده بودیم: «چنان پنداشته می شود که کوئیلو در خلقِ رمان کیمیاگر، به میزان زیادی تحت تأثیر اندیشه ها و مثنوی مولانا بوده است». با توجه به توضیحاتی که به گونه مشرح در این ارتباط آمد، می توان ادعا نمود که این فرضیه تحقیق مان مورد تأیید قرار می گیرد و کوئیلو، هم چنان که وام دار عرفان مسیحیت است، سخت وام دار مولوی نیز هست؛ چنان که حکایات مثنوی را بدون تغییر و دگرگونی فراوان، در کیمیاگر خویش آورده است. هم چنین در ارتباط به فرضیه های فرعی خود نوشته بودیم: «۱. کیمیاگر اثر پائولو کوئیلو، نویسنده مشهور معاصر برازیلی است که توانسته مورد قبول و پذیرش جامعه های گوناگون باشد». برای توضیح بیشتر باید افزود که این رمان چنان در دل و جان خواننده گانش اثر می کند که گاهی اهل ادب و فرهنگ نیز از یافتن منبع و سرچشمه کوئیلو غافل می گردند. فرضیه فرعی دوم نیز گفته شد: «۲. محتوای این رمان نیز رسیدن به من خویش است، یافتن من حقیقی خود و شناخت خویشتن»؛ بلی، چنانچه مشاهده فرمودید، کوئیلو با تأثیرپذیری از اندیشه های مولوی، یونگ و دیگران، مخاطبش را به یافتن من حقیقی او، گنجی که در درون اوست دعوت می کند. در عرفان اسلامی و تمام عرفان های دینی، همین مسأله را می توان شاهد بود. در فرضیه سوم فرعی گفته آمده بود: «۳. کوئیلو در خلقِ رمان کیمیاگر هم از جهت ساخت و هم از جهت مفاهیم از مولانا اثر پذیرفته است. البته با شیوه بیان نو و تازه». بلی این فرضیه را نیز با توجه به اصل توضیحاتی که ارائه داشته ایم، می توانیم تأیید نماییم. کوئیلو رمان کیمیاگر را به صورت مختص به تقلید از داستان «مرد بغدادی / مرد و گنج» در دفتر ششم مثنوی نگاشته؛ اما به صورت کلی به اندیشه های مولوی توجه

داشته می‌دارد و در روند داستان از این اندیشه‌ها از انتخاب پیر و مرشد گرفته تا یافتن گنج درون پرداخته است.

سرچشمه‌ها

۱. قرآن کریم.

۲. احمد نژاد، کامل. (۱۳۸۶). «شیوه استدلال مولوی در مثنوی». همایش بین‌المللی بزرگداشت مولانا. تهران: ۶ و ۷ آبان.

۳. چیتیک، ویلیام و دیگران. (۱۳۸۷). میراث مولوی. چاپ سوم. تهران: انتشارات سخن.

۴. حاتمی، حافظ و محمدرضا نصرافهانی. (۱۳۹۰). «زبان نشانه‌ها» (بررسی انگاره‌های نمادین رمان کیمیاگر و مقایسه با نمونه‌های عرفان و تصوف اسلامی)، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ششم، شماره ۱۸.

۵. حاجی‌زاده، حسین. (۹). «نقدی بر کتاب کیمیاگر». فصل‌نامه علمی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز ایران، صص ۳۳-۹.

۶. حسینیان، حامد و احمدحسین شریفی. (۱۳۹۱). «بررسی مبانی معرفت‌شناختی پائولو کوئیلو». نشریه معرفت فلسفی، سال نهم، شماره چهارم، ۱۲۷-۱۵۶.

۷. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۱). دفتر روشنایی. چاپ هفتم. تهران: انتشارات سخن.

۸. عطار، فریدالدین. (۱۳۶۶). منطق‌الطیر. چاپ پنجم. تهران: نشر ققنوس.

۹. غنی، قاسم. (۱۳۸۸). تاریخ تصوف در اسلام. چاپ اول. تهران: انتشارات زوار.

۱۰. کوئیلو، پائولو. (۱۳۷۹). کیمیاگر. ترجمه دل‌آرا قهرمان. چاپ شانزدهم. تهران: نشر فرزانه.

۱۱. گولپینارلی، عبدالباقی. (۱۳۹۰). مولانا جلال‌الدین محمد بلخی. ترجمه توفیق سبحانی. چاپ اول. تهران: انتشارات پارسه.

۱۲. مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۶). مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد الین نیکلسون. چاپ دهم. تهران: انتشارات امیرکبیر.

۱۳. _____ (۱۳۸۶). کلیات شمس تبریزی. به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ اول. تهران: نشر بیهق.